

مفهوم



برای کودکان

علیرضا کرمانی

مقدمه

که خود محصول دوران مدرن در دنیا و دوران مدرن‌تر در کشور ماست، چه نسبتی می‌تواند با دین داشته باشد و اینکه در جامعه‌ای که دین ضرورت انکارناپذیر زندگی است، چگونه می‌توان ادبیاتی همسو با جهان‌بینی مذهبی برای کودکان ایجاد کرد؟

اگر چه سوابق نظری رابطه دین با ادبیات و ادبیات کودکان در غرب - که زادگاه این نوع ادبی است - بسیار زیاد است، ولی حداقل دو دلیل عمده باعث شده است تا این صحبت در کشور ما که در این حیطه تاریخ بسیار جوانتری در مقایسه با غرب دارد، مورد غفلت قرار گیرد. اول اینکه فرض تربیتی بودن ادبیات کودکان برای بسیاری از پدیدآورندگان، رابطه اخلاق و در نهایت مذهب با این نوع ادبیات را به امری بدیهی تبدیل کرده و در نتیجه بحث در مورد امور بدیهی را امری بیهوده جلوه داده است. دلیل دوم که متأسفانه تنها متوجه این بعد قضیه نبوده و تمامی ارکان ادبیات کودکان را در معرض خطر قرار داده است، فرض بی‌چگانه بودن ادبیات کودکان به معنای سطحی و سهل‌الوصول بودن آن است. لذا این حوزه شاید جذابیت کمتری برای نویسندگان و متفکران داشته

ادبیات کودکان به معنای امروزی آن مفهومی کاملاً جدید است و پیدایش آن، پیوندی تنگاتنگ با پیدایش مفهومی دیگر به نام «دوران کودکی» دارد که خود زاینده مدرنیته (نوگرایی) است.

بنیان‌گذاری این نوع ادبی توسط بزرگسالانی که ضرورت انتقال هنجارهای اجتماعی را از طریق ادبیات به عنوان وسیله‌ای متناسب با دوران جدید - در قالب کتاب - تشخیص دادند، باعث شد تا این نوع ادبیات که بر بنیانی تربیتی بنا نهاده شد بود، ساختمانی اخلاقی داشته باشد. ارتباط سنتی و تاریخی اخلاق با دین و مذهب، باعث شد تا اولین کتابهایی که برای کودکان نوشته شدند، توسط مقامات و افراد مذهبی به رشته تحریر درآیند. با این حال، بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم که «نادینی‌گری» یکی از عناصر اصلی جریان مدرنیته است. این اتفاق به ویژه در پیدایش علوم و فنون جدید که نیروی محرکه تمدن جدید به شمار می‌آید، مشهود خاص و عام است.

با این وجود، انقلاب اسلامی در کشور ما داعیه دینی‌گری دارد و بسا وقوع آن، دینی‌گری به خصیصه غالب زندگی ما در عرصه خرد و کلان تبدیل شده است. می‌خواهیم بدانیم ادبیات کودکان

جدال تاریخی "گالیله" با کلیسا که نقطه عطف تاریخ علم تلقی می‌شود، هرگز از ذهن تاریخ پاک نخواهد شد. این مبارزه، سرآغاز پیدایش منبع جدیدی از معرفت به نام علم (science) بود. تا قبل از گالیله، واقعیت و حقیقت هر امری به اجبار می‌بایستی مشروعیت خود را از کلیسا بگیرد. حتی خورشید مجبور بود مطابق فتوای پاپ به دور زمین بچرخد! - ولی پایمردیهای گالیله، جردانو، برونو، کپرنیک و... جا را برای ظهور پارادایم (۲) جدید برای شناخت - در کنار پارادایم شناخت دینی - باز کرد که علم (science) نامیده شده است. از این رو پارادایم دینی که تا آن زمان هرگزاره شناختی غیر دینی را حرامزاده می‌دانست، مجبور شد حق علم در حوزه امور طبیعی را به رسمیت بشناسد و این یعنی نادینی کردن شناخت جهان طبیعت.

اتفاق بعدی در دنیای شناخت، ظهور علوم

و این امر باعث شده است تا ادبیات کودکان و مباحث نظری مربوط به آن، چندان مورد اعتنا قرار نگیرد.

نگارنده این نوشتار، معتقد است که تابش کمترین فروغها بر مسئله دانش، به گسترش مرزهای آن کمک خواهد کرد. چارچوب نظری من در این بحث، مفهوم «علم انسانی» است. خواهم کوشید با استفاده از مباحثی که پیرامون علوم انسانی انجام گرفته‌اند به روشن‌تر بودن مفهوم «ادبیات دینی» برای کودکان کمکی کنم.

طرح مسئله

"ماتیو لیپمن" در مقاله "ادبیات فلسفی برای کودکان" نوشته است: "اگر چه کتابهای درسی معمولاً شکلی ادبی دارند، اما نمی‌توانند نه فقط فلسفه که هر موضوع آکادمیک دیگری را در خود جای دهند و روابط میان فلسفه و سایر متن‌های علوم انسانی، هنری و علمی را در محتوای خود بگنجانند." (۱)

حضور موثر و انکارناپذیر دین در تاریخ زندگی بشر، شناخت دینی را به یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌های معرفت تبدیل کرده و این تأثیر چنان بوده و هست که حتماً اگر انسانها آگاهانه و عامدانه سعی در بیرون راندن تصورات دینی از اندیشه خود داشته باشند، رسوب آن در لایه‌های ناخودآگاه ذهن بشری، باعث می‌شود که دغدغه‌های اخلاقی و در نهایت دینی و مذهبی حتی در زبان معاصر نیز او را رها نکند. انبوه کتابها، مقالات و... که هر روزه در این زمینه به چاپ می‌رسند، شاهد این مدعا است.

انسان امروزی بر آن است رابطه بین پدیده‌های نوظهور دنیای جدید با واقعیات اخلاقی و مذهبی یا "کهن الگوهای" ذهن بشری را پیدا کند؛ پدیده‌هایی نوظهور همچون علم و ادبیات مدرن نیز جزو این دسته‌اند.

۱- «سه‌گنزار در باره ادبیات فلسفی برای کودکان» ترجمه شفیقه خدایار محبی، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰، صفحه ۳۰.

۲- پارادایم، اصطلاحی رایج در مباحث ادبیات و حیطه‌های علمی نوین بوده و معانی بسیاری یافته است. در فارسی نیز معادل‌های بسیاری برای آن وجود دارد. در «فرهنگ جامعه‌شناسی» نوشته آبرکرامبی، استن‌هیل و بریان، اس. تروتر، که توسط «حسن بریان» به فارسی ترجمه شده، برای این اصطلاح «نمونه» را معادل‌گذاری کرده و این‌گونه توضیح داده شده است که: «این اصطلاح در کاربرد جامعه‌شناسی خود از تحقیقات «ت. اس. کوهن» (۱۹۷۰) درباره ماهیت تغییرات علمی سرچشمه می‌گیرد. به عقیده کوهن دانشمندان در چارچوب نمونه‌هایی کار می‌کنند که طرق عام مشاهده عالم را تشکیل می‌دهند. نمونه‌ها [پارادایمها] به دانشمندان می‌گویند که کدام کار علمی باید انجام شود و چه انواعی از نظریه‌ها قابل قبولند... نگارنده، معادل «چارچوب نظری» را به برداشت خود از پارادایم نزدیک‌تر می‌داند و هر جا در این مقاله سخن از پارادایم رفته، منظور همان «چارچوب نظری» است.

امروزه کمتر کسی است که صحبت از فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی و... کند. این گونه اصطلاحات در ادبیات علم معنای شناختی معینی ندارند، ولی باب اختراع این نوع اصطلاحات در علوم انسانی بسته نیست و اگر گاهی کسی از جامعه‌شناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی و... صحبت کند، ناظر به همان ابعاد ارزشی و ایدئولوژیکی علوم انسانی بوده و منطقی است که این باب با توجه به منفردتر و شهودتری بودن ادبیات، به روی این حوزه شناختی باز و بازتر باشد.

انسانی در شکل جدید خود بود. از آنجا که علوم

انسانی تفاوت‌های بسیاری با علوم طبیعی دارد، مجادلات بسیاری بر سر مفهوم و امکان علوم انسانی در گرفت. مثلاً اینکه «آیا پدیده‌های انسانی قابل بررسی علمی (scientific) هستند؟» و یا «آیا می‌توان علوم انسانی فارغ از مکاتب و ایدئولوژی‌ها را بنیان نهاد؟»

ماهیت منفرد بودن پدیده‌های انسانی و اتکای آن بر شهود، این نکته را روشن کرد که معارف انسانی هر چه فردی‌تر و شهودی‌تر باشند، علم‌گریزترینند.

اگر بتوانیم برای رسیدن به هدف خود از این بحث، ادبیات را با کمی مسامحه در شمار علوم انسانی در آوریم، می‌توان گفت که ادبیات - به دلیل

ارتباط مستقیم با خلاقیت پدید آورنده خود - در شمار شهودی‌ترین معارف بشری قرار دارد و از این رو ارتباط آن با ارزشهای انسانی مکاتب و ایدئولوژی‌ها^(۳) بیش از بقیه است. بسیاری، از نکته یاد شده این طور برداشت می‌کنند که ادبیات

معرفتی تاریخی - جغرافیایی است و بنابراین باید تعریفی از آن ارائه داد که شامل تمامی پدیده‌های ادبی به وجود آمده در کشورها، زمانها، ادیان و... شود. پیروان این نظریه، مطابق منطلق خود بجای صحبت از ادبیات به طور عام، از ادبیات امریکایی، اروپایی، آسیایی، اسلامی، مسیحی و... صحبت

۱- «قصه مکتبی»، محسن مخملباف، سوره جنگ دوم، صفحه ۷۷.

۲- مفهوم ایدئولوژی و استفاده سیاسی و مذهبی از آن. اولین بار در کشور ما توسط مرحوم «علی شریعتی» مطرح شد. این مفهوم در غرب معنایی کاملاً منفی دارد، در حالی که مرحوم دکتر ←

۳- مقایسه تصاویر مختلف از ادبیات کودکان نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق صاحب‌نظران به تصریح یا تلویح، «ادبیت» یک پدیده هنری را به عنوان شاکله اصلی تعریف پذیرفته‌اند. مطابق این دیدگاه، ادبیات کودکان را می‌توان به ساده‌ترین شکل ممکن تعریف کرد. یعنی، ادبیاتی که برای کودکان باشد و یا ادبیاتی که قادر به برقراری ارتباط با کودکان باشد. اگر چه این تعریف، ادبیات کودکان را به سمت خود تعریفی می‌کشاند، ولی به نظر می‌رسد که عملیاتی‌ترین تعریف در این زمینه باشد.

قایلم، ولی بی‌شک درک معنای این عبارات ترکیبی بدون فهم معنای اجرای تشکیل دهنده آنها، امکان‌پذیر نخواهد شد. شناخت کافی از «ادبیات»، «ادبیات دینی»، «ادبیات کودک و نوجوان» از مولفه‌های ضروری فهم معنای ادبیات دینی کودکان و نوجوانان و یا ادبیات دینی برای کودکان و نوجوانان بوده و از این رو، هر تلاشی برای فهم معنا و یا ارائه تعریفی برای ادبیات دینی کودکان، مشروط به ارائه معنایی قابل قبول برای این مولفه‌ها خواهد بود.

در این نوشتار، سعی می‌کنم در بخش «ادبیات مسئله» به بررسی مباحثی بپردازم که متفکران دیدگاه‌های مختلف درباره سه مفهوم اول مطرح کرده‌اند. در مبحث «نتیجه» یا «رهیافتهای نظری» نیز پیشنهادی برای معنای مفهوم پنجم ارائه خواهم داد.

بررسی ادبیات مسئله

در تقسیم بندی انواع شناختها، ادبیات در طبقه شناختهای هنری قرار می‌گیرد. از این رو، هر گونه تعریفی از ادبیات، بستگی تام به تعریف ما از

امروزه کمتر کسی است که صحبت از فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی و... کند. این گونه اصطلاحات در ادبیات علم معنای شناختی معینی ندارند، ولی باب اختراع این نوع اصطلاحات در علوم انسانی بسته نیست و اگر گاهی کسی از جامعه‌شناسی اسلامی صحبت کند، ناظر به همان ابعاد ارزشی و ایدئولوژیکی علوم انسانی بوده و منطقی است که این باب با توجه به منفردتر و شهودی‌تر بودن ادبیات، به روی این حوزه شناختی باز و بازتر باشد.

اما ادبیات اخلاقی، ادبیات دینی و در نهایت ادبیات ایدئولوژیک به چه معناست؟ مثلاً کسانی که معتقد به جامعه‌شناسی اسلامی هستند. در تعریف جامعه‌شناسی اسلامی معتقد به اصول مبانی مستقل برای این علم درمقایسه با مشابه مسیحی (غربی) خود است.

آیا «ادبیات اسلامی» یا مفهوم «ادبیات دینی برای کودکان» هم به همین معنا، اسلامی یا دینی است؟

اگر چه بحثهای انجام شده درباره معنای علوم انسانی، افقهای روشنی را در این عرصه گشوده است، ولی از آنجا که معتقدیم «ادبیات کودکان» و همچنین «ادبیات دینی کودکان» یا «ادبیات مذهبی برای کودکان» مفهومی مرکب است که گرچه برای هر یک هویتی مستقل از - مثلاً - ادبیات بزرگسالان

← علی شریعتی آن را با معنایی مثبت و حتی مقدس رابح کرد و این برداشت انحرافی تا امروز ادامه دارد. در این نوشته هنگام استفاده از این اصطلاح، معنای مقدس و دینی آن مد نظر نگارنده بوده است.

هنر دارد.

«اگر برای دریافت واقعیت یا به مرحله شناخت منطقی گذاریم و به لفظ دیگر بر جنبه ادراکی شناخت تاکید ورزیم به شناخت علمی دست می‌یابیم و با کمیت سروکار پیدا می‌کنیم. حال اگر در مرحله اول شناخت درنگ کنیم و جنبه عاطفی شناخت را مورد تاکید قرار دهیم به شناخت هنری می‌رسیم. همچنان که دانشمند با تکیه بر مفاهیم

کلی انتزاعی واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات ارگانیکسمنت انتزاع می‌کند و به زبان کمی باز می‌گوید، هنرمند با تکیه بر نگاه‌های جزئی ذهنی واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید و به زبان کیفی گزارش می‌کند.»^(۱)

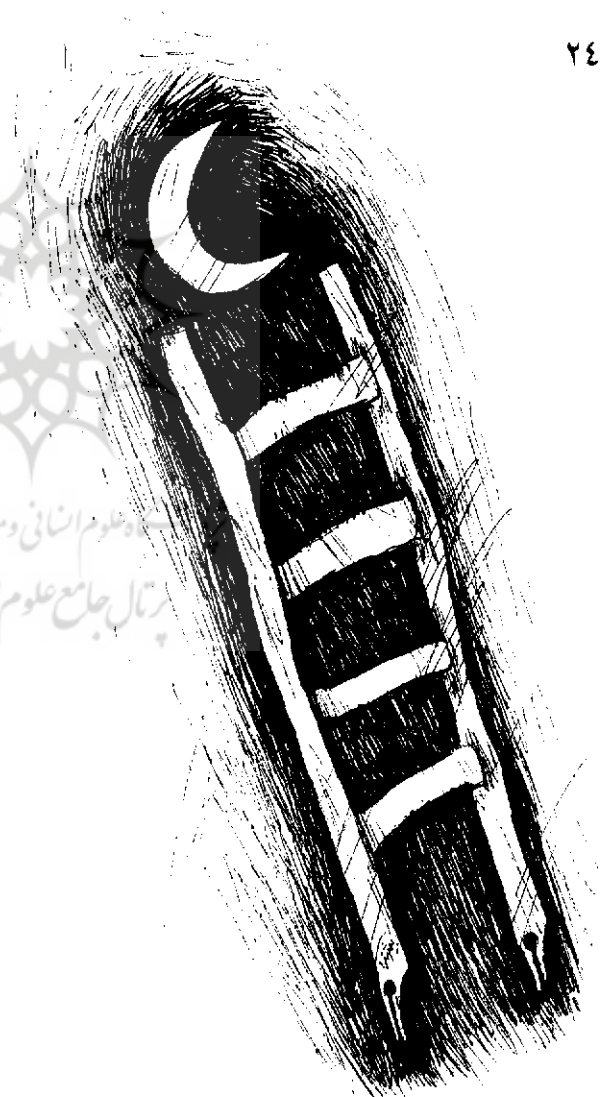
گروهی، هنر را بیان زیبایی چیزی می‌دانند که هنرمند قبلاً از طرق دیگر شناخت به درک آن نائل آمده است. یعنی هنرمند از طریق شناخت علمی و یا شناخت دینی به آگاهی و معرفتی درباره جهان یا پدیده‌هایی از جهان دست یافته و بعد برای ارائه آگاهی و معرفت خود به دیگران، با هر انگیزه‌ای که باشد از نوع بیان خاص استفاده کرده که مبتنی بر ارائه زیبای آگاهی‌هاست. این زیبایی، چه در هستی و پدیده‌های آن وجود داشته باشد و چه نداشته باشد، ربطی به هنر ندارد. هنرمند، زشت و زیبا را زیبا نشان خواهد داد.

لئو تولستوی نیز معتقد است: «هنر آنگاه آغاز می‌شود که انسان با قصد انتقال احساسی که خود آن را تجربه کرده است. آن احساس را در خود برانگیزد و به یاری علائم معروف و شناخته شده ظاهری بیانش کند.»

از آنجا که هدف این نوشته ارائه تعریفی برای هنر نیست، از میان تعاریف موجود در زمینه هنر، تعریفی را که به نظر می‌رسد مقبولیت عام دارد، به عنوان نقطه آغاز حرکت خود به سمت مقاصد بعدی برمی‌گزینیم. و از این مقوله می‌گذریم: هنر شناختی عاطفی است که هنرمند با تکیه بر تصاویر ذهنی واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجربه کرده و به زبان کیفی گزارش می‌دهد.»^(۲)

در تعریف ادبیات نیز سخنهای بسیار رفته است. در کتاب "ادبیات کودکان" می‌خوانیم: «ادب یا

۱- زمینه جامعه‌شناسی، آریانپور - امیرحسین شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ یازدهم، صفحه ۹.
۲- این تعریف بیش از همه به تعریف آریانپور نزدیک است.



تعریفی از هنر و ادبیات اسلامی، راهکارهای تولید آثار هنری مورد نیاز جامعه اسلامی را فراهم آورند.

تعریف این گروه از هنر و ادبیات بستگی تام به آموزه‌های ایدئولوژیک آنها دارد. از نظر اینان، ادبیات باید در خدمت هدفهای انسان ساز اسلام باشد: «ادبیات اسلامی چون شمشیر دودمی است که با یک سوی آن باید به جنگ کفر و نفاق و ارتداد رفت و با سوی دیگر آن به جنگ شیطان درون»^(۴).

مانیفست این دیدگاه، در نشریه ادبی حوزه و اندیشه و هنر اسلامی که «سوره» نام داشت، آمده است. در این مباحث، با بحث از هنر اسلامی سعی شده است مثلاً «داستان‌نویسی اسلامی» آموزش داده شود.

نویسندگان این مقالات، گاهی چنان در اسلامی کردن هنر افراط کرده‌اند که خواننده اگر حال و هوای آن سالهای کشور را مدنظر نداشته باشد، آنها را مقیم به تعصب خواهد کرد. آنها می‌نوشتند: «سخن بر سر آن است که نگرش توحیدی بر اجزاء قصه نشانگر اسلامی بودن یک قصه باشد، نه مسلمان بودن نویسنده آن»^(۵).

پیروان این مکتب، در نهایی‌ترین حالت خویشتن‌داری خود در این مورد: «اگر چه رعایت اصول تکنیکی را لزوم الاجرا می‌دانند... اما وارد شدن در بسازی فرم را بیراهه‌ای بیش

ادبیات به طور کلی عبارتست از چگونگی تعبیر و بیان احساسات و عواطف و افکار به وسیله کلمات در اشکال و صور مختلف از قبیل انشاء و خطابه و نثر و نظم»^(۱).

محقق دیگری نیز می‌گوید: «ادبیات تحقق و عینیت یافتن نگرش هنرمند است در زبان به وسیله قوانین و قواعد هنری»^(۲).
 «نجیب الکیلانی» در کتاب «اسلام و مکاتب ادبی» نوشته است: «غربی‌ها ادبیات را این چنین تعریف می‌کنند که ساختاری هنری برای یک تجربه بشری و یا بررسی زندگی» او در ادامه به نقل از کتاب «روش هنر اسلامی» ادبیات را این چنین تعریف می‌کند: «ادبیات بیانی هنری از هستی، انسان، زندگی و طبیعت از خلال تصورات اسلامی است»^(۳).

در واقع این طیف از تعاریف، ادبیات را بیان هنری تجربه زبانی بشری می‌دانند و از این رو می‌توان گفت که این دیدگاه معتقد به تعریفی ایزاری از هنر و ادبیات است. برای قائلین به این تعریفها، هنر و ادبیات وسیله بیان عواطف و احساسات هنرمند است. از همین روست که این عده، مفهوم ادبیات را مفهومی پیشینی در مقایسه با مفهوم ادبیات دینی می‌دانند. به عقیده آنها، هنر ظرفی است که ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها برای ارائه هنری و ادبی پیامهای خود مجبور به قرار گرفتن در این ظرف و قالب هستند. در قطب مقابل این گروه، کسانی قرار می‌گیرند که معتقدند: ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها، تعریف ما از هنر را مشخص می‌کنند.

در کشور ما، شکل‌گیری ادبیات متعهد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به طور جدی از حلقه هنرمندان حوزه اندیشه و هنر اسلامی شروع شد. این عده از هنرمندان که شاید با کمی تسامح بتوان از آنها تحت عنوان پیروان «مکتب حوزه اندیشه و هنرهای اسلامی» نام برد، در صدد بودند با ارائه

۱- شعاری نژاد - علی اکبر، ادبیات کودکان، ناشر. اطلاعات، چاپ چهارم، صفحه ۲۸.
 ۲- «معنی ادبیات»، حافظی - علیرضا، نیلوفر، چاپ اول، صفحه ۸۶.
 ۳- «اسلام و مکاتب ادبی» الکیلانی - نجیب، ترجمه نوید کاکاوند، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، صفحه ۴.
 ۴- «قصه مکتبی»، نوشته محسن مخملباف، سوره جنگ دوم، صفحه ۸۳.
 ۵- همان، صفحه ۷۴.

✎ اگر بتوانیم برای رسیدن به هدف خود از این بحث، ادبیات را با کمی مسامحه در شمار علوم انسانی در آوریم، می‌توان گفت که ادبیات - به دلیل ارتباط مستقیم با خلاقیت پدید آورنده خود - در شمار شهودی‌ترین معارف بشری قرار دارد و از این رو ارتباط آن با ارزشهای انسانی مکاتب و "ایدئولوژی‌های" بیش از بقیه است.

نمی‌پندارند» (۱).

وارد صحنه شدند و جان گرفتند، علیه نویسنده و طرح او سر بلند می‌کنند... و اگر نویسنده بخواهد و اصرار داشته باشد که آنها را در چارچوب طرح نگه دارد و از گسترش طبیعی آنها ممانعت کند، اشخاص داستان از صورت مردم زنده خارج می‌شوند و به آدمکهای مقوایی بدل می‌شوند.

یکی از نویسندگان در پاسخ به این سؤال که «آیا اساساً نویسنده می‌تواند متعهد باشد؟» می‌گوید: «اگر تعهد آن‌گونه که من از این کلمه می‌فهمم - پایبند و ملتزم بودن به چیزی اعم از اینکه آن چیز هدف، آرمان و یا حتی ایدئولوژی‌های خاصی باشد و فرد متعهد احساس کند که همواره موظف است در جهت این هدف گام بردارد، یقیناً نویسنده نمی‌تواند متعهد باشد، چرا که به هر حال بخشی از اثرش در خارج از حوزه اختیارش قرار می‌گیرد.»

سئز اصالت فرم یا محتوا؟ ادبیات متعهد یا نسامتعهد و در نهایت امکان ایجاد ادبیات ایدئولوژیک، هنوز هم ادامه دارد. مجادله بر سر تعریف ادبیات کودک و نوجوان، بیشتر از هر حوزه دیگر است. بسیاری برآنند که هیچ تعریف مجردی از ادبیات کودک نمی‌تواند وجود داشته باشد. اغلب بحثها در باره تعریف ادبیات کودکان با تعریف کتاب‌های کودک و نوجوان خاتمه می‌یابد. با این حال، بعضی‌ها معتقدند: «ادبیات برای

اینان معتقدند: «این ویژگی خاص مکتب اسلام نیست که هر هنری ملهم از مکاتب جهت دار باشد فرم را تا آنجایی می‌پذیرد که به رساندن محتوای مورد نظر کمک کند.» (۱۳)

اگر بخواهیم تفاوت این دو دیدگاه را در چند جمله خلاصه کنیم، باید گفت: دیدگاه اول در تعریف هنر معتقد به اصالت فرم است. از نظر آنها پدیده هنری یا ادبی پدیده‌ای است که شکلی هنری داشته باشد. اما دیدگاه دوم به اصالت محتوا در تعریف معتقدند. محتوای اصیل نیز همان چیزی است که آنها به عنوان مفسران و سخنگویان ایدئولوژی خود، آن را بیان می‌کنند. این گروه از آنجا که از پشت عینک ایدئولوژی به پدیده‌ها می‌نگرند، تعریفشان از هنر نیز آغشته به همان چارچوب ارزشی است. اگر بخواهیم تعریف این عده از هنر و ادبیات را به مثابه «نوع آرمانی» از این دیدگاه استنتاج کنیم، لاجرم باید گفت: هنر و ادبیات اسلامی چیزی است که محتوایی اسلامی داشته باشد. ناگفته پیداست که این تعریف هیچ چیزی را مشخص نمی‌کند. حال آنکه اگر تعریفی در صدد مشخص کردن موضوع خود نباشد، اصولاً تعریف نیست.

بعضی‌ها معتقدند. ماهیت هنر به گونه‌ای است که اقتضای هیچ‌گونه پدی نمی‌کند. «سامرست موام» می‌گوید: طرح نویسنده هر اندازه که دقیق باشد عمر آن دوام ندارد زیرا همین که اشخاص

✎ اگر ما همانند علوم انسانی که بین داوری و گردآوری تمایز قائل است، در ادبیات بین فرم و محتوا تمایز قائل شویم و اگر همانند علوم انسانی که معتقد است علم نوعی روش برای رسیدن به اعتبار عام است، معتقد شویم که ادبیات، فرم خاص انتقال تجربه‌های عاطفی است، آن‌گاه تعارضی بین تعهد و ادب مشاهده نخواهیم کرد و خواهیم دید همان‌طور که زمین‌شناسی فرانسوی داریم، ادبیات اسلامی هم خواهیم داشت. کما اینکه در عرض این ادبیات اسلامی، ادبیات مسیحی، یهودی، هندی و... نیز خواهیم داشت. در این صورت، ادبیت ظرفی خواهد بود برای هر نوع محتوایی که می‌تواند در آن جای بگیرد.

باشد.

در باره ارائه مفاهیم فلسفی و متفاوتی در ادبیات کودکان در مقاله سه گفتار درباره ادبیات فلسفی برای کودکان آمده است: «ادبیات فلسفی برای کودکان چیزی نیست جز مفهوم جدیدی از ادبیات مباحثه‌ای و مبتنی بر اصول اخلاقی، آیا این پیامها و هدفهای تربیتی می‌توانند با معیار زیبایی‌شناختی ترکیب شده و کتابهای خواندنی و جذاب برای کودکان بسازند؟ جواب این است: چرا نه؟ داستانهای تخیلی فراوانی وجود دارد آن هم با کیفیت هنری بالا که خواننده جوان را با عقاید فلسفی آشنا می‌کند.»^(۳)

رهیافت نظری

در بحث از علوم انسانی، اکثر متفکران این

کودکان با ادبیات برای بزرگسالان تنها در «درج» متفاوت است نه در «نوع». نوشتن برای کودکان باید با همان معیاری داوری شود که نوشتن برای بزرگسالان... عدم به کارگیری معیار انتقادی برای ادبیات کودکان به آن معنی است که بگوییم ادبیات کودکان نسبت به ادبیات بزرگسالان فروتر و کم ارجح‌تر است.»^(۱)

در مقاله «فرآیند آفرینش ادبیت و معنای ادبیات کودکان»، در این باره آمده است که: «ادبیات شکل خاصی از هنر است که از راه دگرگونی در ساختار زبان عادی پدید می‌آید و مهمترین هدف آن ایجاد تأثیرات عاطفی بر مخاطب است. هر متن ادبی که بتواند این تأثیر را بر کودک بگذارد، آن متن ادبیات کودکان هم به شمار می‌رود.»^(۲)

مقایسه تصاویر مختلف از ادبیات کودکان نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق صاحب‌نظران به تصریح یا تلویح، «ادبیت» یک پدیده هنری را به عنوان شاکله اصلی تعریف پذیرفته‌اند. مطابق این دیدگاه، ادبیات کودکان را می‌توان به ساده‌ترین شکل ممکن تعریف کرد، یعنی، ادبیاتی که برای کودکان باشد و یا ادبیاتی که قادر به برقراری ارتباط با کودکان باشد. اگر چه این تعریف، ادبیات کودکان را به سمت خود تعریفی می‌کشاند، ولی به نظر می‌رسد که عملیاتی‌ترین تعریف در این زمینه

۱- «تعریف ادبیات کودک»، پتروهاات، ترجمه حسین ابراهیمی (الوند) پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان شماره ۶، صفحه ۱۹.

۲- «فرآیند آفرینش ادبیت و معنای ادبیات کودکان»، محمد محمدی، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۷، صفحه ۲۴.

۳- «سه گفتار درباره ادبیات فلسفی برای کودکان»، ترجمه و تلخیص شیفته خدایار محبی، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰، صفحه ۲۸.

حوزه معتقدند که پدیده‌های انسانی ماهیتی ارزشی دارند. با این حساب، چگونه می‌توان علمی عینی به وجود آورد که بر اثر دخالت پدیده‌های ارزشی، آمیخته به خطا نباشد. آیا بنیاد نهادن علمی معتبر درباره پدیده‌هایی که بنا به تعریف جزو پدیده‌های ارزشی تلقی می‌شود، امکان‌پذیر است؟

دکتر «عبدالکریم سروش» در کتاب «تفرج صنع» نوشته است: «اینکه علوم انسانی متکی به ایدئولوژی است، بلی قبول داریم. اینکه علوم انسانی باید به منزله ابزار کار، تفهم و درون‌بینی و درون‌کاوی را به کار برند، این هم مورد قبول است و اینکه علوم انسانی برای علمی بودن باید تجربی و گزینشی و شرکت‌پذیر باشند این هم مورد قبول است. آنچه قبول نیست این است که شخص گمان کند این دو مطلب با هم ناسازگارند و علوم انسانی به دلیل متکی بودن به ایدئولوژی و جهان‌بینی عالم، دیگر علم نیستند.»^(۱)

وی در تلاش برای حل تعارض بین ارزشی بودن پدیده‌های انسانی و شرط آزادی از ارزشها در داوری‌های علمی نوشته است: «فیلسوفان علم گفته‌اند که در علم دو مقام داریم: یکی مقام شکار و گردآوری و دوم مقام داوری، این دو را نباید با هم آمیخت.»^(۲) و در جای دیگر نوشته است: ما چون بین مقام شکار و مقام داوری فرق می‌گذاریم می‌توانیم از یک طرف به علمی بودن علوم انسانی رأی دهیم و روشن کنیم که علمی بودن را در کجا باید جستجو کرد و از طرفی هم به وابستگی علوم انسانی به جهان‌بینی و ایدئولوژی و شخصیت عالمان با حفظ علمی بودنشان فتوا می‌دهیم.»^(۳)

مقام علم، مقام داوری است، بنابراین محقق مجاز است در مقام گردآوری فرضیه‌های خود، از تمامی ارزشهای مبتنی بر جهان‌بینی و ایدئولوژی خویش استفاده کند. از این رو، علم به مثابه روشی است که می‌توان با استفاده از آن هر موضوعی را

با هر محتوایی مورد بررسی علمی قرار داد.

دکتر سروش در این باره نوشته است: «ما معتقدیم علم انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و غیره که در جامعه اسلامی ساخته می‌شود یقیناً با آن چه که در جامعه غیراسلامی ساخته می‌شود متفاوت خواهد بود. چون در مقام شکار، ابزارها و تورها و مفاهیمی در اختیار دانشمندان مسلمان هست که در اختیار دیگران نیست... مثل زمین‌شناسی فرانسه که در آن از احوال زمین‌های ایران سخنی و اثری نیست.»^(۴)

به نظر من، این مباحث و راه‌حلها می‌تواند. الگوی خوبی برای مسئله ارزش جهان‌بینی، ایدئولوژی و به طور کلی تعهد در ادبیات باشد. اگر ما همانند علوم انسانی که بین داوری و گردآوری تمایز قائل است، در ادبیات بین فرم و محتوا تمایز قائل شویم و اگر همانند علوم انسانی که معتقد است علم نوعی روش برای رسیدن به اعتبار عام است، معتقد شویم که ادبیات، فرم خاص انتقال تجربه‌های عاطفی است، آنگاه تعارضی بین تعهد و ادب مشاهده نخواهیم کرد و خواهیم دید همان‌طور که زمین‌شناسی فرانسوی داریم، ادبیات اسلامی هم خواهیم داشت. کما اینکه در عرض این ادبیات اسلامی، ادبیات مسیحی، یهودی، هندی و... نیز خواهیم داشت. در این صورت، ادبیت ظرفی خواهد بود برای هر نوع محتوایی که می‌تواند در آن جای بگیرد.

نویسنده خواهد توانست به تمامی احساسات، ارزشها، جهان‌بینی و ایدئولوژی خود شکلی ادبی دهد، منتهی همان‌طور که روش، تعیین‌کننده وجه علمی یک بررسی است، در ادبیات نیز فرمها وجه

۱- «تفرج صنع» سروش - عبدالکریم، سروش. چاپ دوم، صفحه ۵۷.
 ۲- همان، صفحه ۵۰.
 ۳- همان، صفحه ۵۶.
 ۴- همان، صفحه ۵۲.

ادبی یک اثر را مشخص خواهد کرد.

بر هیچ کس پوشیده نیست که برای تعریف هر امری باید خصوصیات ثابت آن را مد نظر داشت. در ادبیات نیز می‌بایستی به همین نکته توجه کرد. اگر فرم را ظرف و محتوا را مظروف فرض کنیم، خواهیم دید محتوای متغیر وابسته به فرم بوده و از این رو ناچاریم در تعریف ادبیات به دنبال فرمها باشیم. هدف از این نوشتار، تعریف ادبیات نبود بلکه در تلاش بودم تا با نگاهی بیرونی به ادبیات و ادبیات کودکان، امکانات منطقی نیل به تعریفی کاربردی را بررسی کنم.

من فقط به همین اکتفا می‌کنم که ادبیات - چه ادبیات بزرگسال و چه ادبیات کودک - قبل از اینکه دارای هر موضوعی باشد، باید شکلی ادبی و به عبارتی «ادبیت» باشد. هسته پایدار ادبیات که هر تعریفی باید متکی بر آن باشد و بر اساس آن شکل بگیرد، «ادبیت» است.

حال اینکه ادبیت چیست؟ موضوعی است که تعریف آن بر عهده محققان حوزه ادبی بوده و از همین رو متعرض آن نشدم. در پایان، با توجه به

مباحث انجام شده، مفاهیم «ادبیات»، «ادبیات دینی»، «ادبیات کودکان و نوجوان» و «ادبیات دینی کودکان و نوجوان» و یا «مفهوم ادبیات دینی برای کودکان و نوجوان» را در چارچوبهای زیر قابل تعریف می‌دانم:

۱. انتقال شناختهای عاطفی که هنرمند با تکیه بر تصاویر ذهنی واقعیت درونی از واقعیت بیرونی انتزاع می‌کند - در قالب فرمهای ادبی را ادبیات می‌نامیم.

۲. ادبیات دینی عبارت است از: انتقال مفاهیم موجود در جهان‌بینی دینی هنرمند توسط فرمهای ادبی یا ادبیات.

۳. ادبیات کودکان و نوجوان، ادبیاتی است که دارای قابلیت فهم برای کودکان باشد یا به بیانی دیگر، قادر به برقراری ارتباط با کودکان باشد.

۴. ادبیات دینی کودکان و نوجوان، انتقال مفاهیم موجود در جهان‌بینی دینی در قالب ادبیات کودکان و نوجوان است.